

بر آستانه خانه

مهندس حمیدرضا فرزانیار

والبیت المعمور قسم به خانه آباد

(طور، آیه ۴)

گاه به گاه که نوعی معماری به عنوان الگوی متعارف زمانه، رایج می‌شود غالب افراد جامعه، مدتی هر چند کوتاه، آن را پاسخی رضایتبخش به خواسته‌های خود می‌پندارند. در این میان بسیار اندکند کسانی که ناخشنودی بدل راه دهند، و اندکتر از آنان نیز کسانی هستند که ناخشنودی خود را در قالب اظهارات صادقانه و آگاهانه با دیگران در میان بگذارند.

از آنجا که اینگونه اظهارنظرها، نقش سازنده‌ای در رشد جامعه معماری خواهند داشت «صفه» خود را متعهد به ایجاد فضای مناسب برای انتشار آنها می‌داند.

در نوشتار زیر، که متعلق به معماری جوان از دسته اخیر است، ضمن اظهار نارضایتی از الگوی متداول در کشور اسلامی ما، خانه مطلوب یک مسلمان به تصویر کشیده شده است.



کاشان، خانه بنی کاظمی



کرمان، قسمتی از بافت مسکونی سنتی شهر. مرکز اسناد و تحقیقات دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی

خوانده شده، هیچکدام بتنهایی و یا مجموعاً توجیه‌کننده وسعت فوق‌العاده استحاله مذکور نمی‌تواند باشد، استحاله‌ای که از هیچ نظر مطبوع نیست و برای شهرهایی که تأثیرپذیر بوده‌اند موقعیت مبارکی پیش نیاورده است.

اگر نظریه‌پردازان و سیاستمداران در غرب با نفی فرهنگهای ملی و محلی از تمدن واحد جهانی گفتگو کرده‌اند، در مقیاسی دیگر معماران و طراحان آنجا «معماری جهانی» را پیش کشیده‌اند.

اما معماری جهانی در واقع چیزی جز بسط معماری مدرن در سطح تقریباً همه کشورهای جهان نیست، و معماری مدرن نیز خود فقط محصول موقعیت و ارزشهای دوران جدید در غرب است.^(۱) نمایندگان معماری معاصر غرب با انکار الزامات و ارزشهای معماری ملی و با زدن مهر تشابه بر معماریهای متنوع محلی معماری

همسانی تمدن جهانگیر غرب است که در دوره اخیر متصف به دنیاگرایی و انسان‌مداری است و سیاست و فرهنگ آن قصد استیلا بر عالم و آدم و تصرف هرچه بیشتر در انسان و طبیعت دارد. اینگونه، اکنون حیات اجتماعی و فردی ملتهای دیگر، یعنی همه نهادها و نظامهای زندگی و از جمله شهرسازی و معماری آنها بیش یا کم متأثر از تمدن غرب است.

استناد به اینکه طی این دوره در کاربرد مصالح ساختمانی از طبیعی و محلی به نوع کارخانه‌ای و فراگیر آن تغییری روی داده و یا امکانات تازه‌ای برای تهیه مصنوعی ساختمانها پدید آمده و اینها از تأثیرپذیری معماری از خصوصیات محیطی و محلی کاسته‌اند، و یا ذکر بعضی عوامل دیگر مثل صنعت و یا توسعه ارتباطات و یا آنچه که «الزامات زندگی جدید»

طرب سرای محبت کنون شود معمور که طاق ابروی یارمنش مهندس شد «حافظ»

سیمای شهرهای اقصی نقاط جهان که تا چندی پیش هر کدام درون خود دنیایی متفاوت داشت هر روز با سرعتی افزون‌تر در پی محو شدن آنچه که به آنها هویت مستقل می‌داد به سوی همسانی و یکنواختی می‌رود، به طوری که در صورت تداوم روند کنونی دور نخواهد بود روزی که در آن برجسته‌ترین تمایز میان شهرها تنها مربوط به عوارض طبیعی بستر آنها باشد. این استحاله بی‌شکوه به دلیل پیدایش موقعیتهای مشابه در همه جای دنیا پدید نیامده، بلکه در وضعیتی معین در گوشه‌ای از جهان نوعی از شهرسازی شکل گرفت و سپس به نقاط دیگر که الزاماً در همان وضع نبودند تحمیل شد و یا سرایت کرد. باری، منشأ این



پیشنهادی خود را با عنوان و ادعای معماری بین‌المللی از طریق نشریات گوناگون همچون بخشنامه‌ای به سراسر جهان ابلاغ کردند و در هر جا هم در میان کارشناسان محلی البته کسانی بودند که بنابر سابقه تحصیلات و یا موقعیت اجتماعی خود به این وضع خوشامد گفتند و آن پیشنهادها را به اجرا گذاردند.

به هر تقدیر، اکنون نوعی معماری با بعضی خصوصیات مشترک به تأثیر از معماری دهه‌های اخیر غرب در بیشتر نقاط دنیا به چشم می‌خورد. عده‌ای این معماری را معماری جهانی و یا مقدمه و نشانه آن دانسته‌اند. اما تحقق معماری بین‌المللی تنها زمانی حقانیت خواهد داشت که مؤلفه‌های گوناگون شکل‌دهنده به معماری در همه جا کاملاً یکسان شوند و یا تحت تأثیر عوامل مشابه نیرومندتری قرار بگیرند، و به هر حال تارسیدن آن زمان، اگر چنین زمانی اصلاً رسیدنی باشد، فاصله‌ها وجود دارد. اگر گرایش نادرستی در دوره‌ای چندان رواج یابد که تبدیل به «مُد» و شبکه جهانی شود چیزی بر حقانیت آن نمی‌افزاید. فرهنگهای سنتی، مانند فرهنگ ایران، در اصول و مبانی خود، که معنوی هستند، در نقطه مقابل فرهنگ مادی غرب قرار دارند و از این رو معماریهای آنها به عنوان نهادهایی برآمده از این دو فرهنگ در اساس نه فقط متفاوت که حتی از بسیاری جهات متباینند. امروزه وضع به گونه‌ای است که مطالعه هر نهاد در جوامع سنتی با بررسی نهاد نظیر آن در تمدن غرب ملازم می‌شود، و این بدان علت است که خلا حاصل از عقب‌نشینی نهادهای سنتی عموماً با چیزی از نوع غربی آن جایگزین شده است و نیز اینکه مسیر تغییرات در آینده، در صورتی که چرخ روزگار بر همین پاشنه بچرخد، به سوی باز هم غربی و مادی شدن است. علاوه بر این، بررسی توأمان نظامها و نهادهای برخاسته از این دو نوع تمدن و مقایسه آنها به دلیل همان تباین مزبور آسان‌تر و تشخیص آنها زودیاب‌تر است.

سرشناس‌ترین چهره معماری معاصر غرب و کسی که با ساختمانها و اظهارنظرهایش بیش از هر معمار دیگر در شکل‌گیری معماری مدرن مؤثر بوده است، لوکوربوزیه، از همگان خواسته بود که به خانه همچون «ماشینی برای سکونت» نگاه کنند.^(۱) گذشته از موقعیت و اهمیت درخواست‌کننده، آنچه قابل توجه است این است که در این دعوت می‌توان بواقع نگاه معماری معاصر را به خانه دریافت و بخش مهمی از کیفیت خانه‌سازی جدید را، که عملاً با همین دیدگاه شکل گرفته است، با آن بازشناخت و توضیح داد.

این تلقی از خانه را، مانند همه دیگر مسائل مهم دنیای جدید، البته باید در قالب بزرگتر تفکر مکانیکی یا ماشینی نسبت به عالم، که مبنای اندیشه در تمدن جدید و از مختصات جهان‌بینی در دوره معاصر غرب است، در نظر گرفت، تفکری که با انکار مشیت الهی در تحولات جاری هستی زمینه را برای واگذاری نقش اصلی در سیر حوادث به انسان فراهم کرد و این همان است که از آن به «اومنیسم» تعبیر شده است.

تصور خانه به عنوان ماشین به دو صفت برجسته برای آن تأکید دارد: کارکردی یا وسیله بودن، و حرکت و بی‌قراری یا سرعت، و از این نظر با آنچه که در تمدن اسلامی مورد نظر بوده و خانه‌ها و شهرها بر اساس آن شکل گرفته‌اند کاملاً مغایرت دارد، و سپس به آن اشاره خواهد شد. نقش کارکردی و ابزاری خانه در غرب امروز از آنجا که جایگاه هر چیز و حتی انسان در این بینش با حذف ارتباط میان پدیدارهای زمینی و عالم بالا به شیء و وسیله صرف تنزل یافته توجیه‌شدنی است. وقتی آداب و تشریفات زندگی سنتی، که خود جزئی از آداب و مناسک دینی و یا در ادامه آن است، بر اثر سست‌شدن باورهای دینی به حداقل خود فرو کاست صورت خانه نیز همه آنچه که از آداب و ترتیب و سلسله مراتب داشت از دست داد و به شکل ساده و مختصر و در واقع پیش‌افتاده کنونی درآمد و همه کارایی خانه به

چند عملکرد ابتدایی مربوط به حیات طبیعی، یا بیولوژیکی، نوع انسان محدود شد.

علاوه بر آنچه که از تشبیه خانه به ماشین خصوصیت حرکت به طور خاص برای آن انتزاع می‌شود، با تعریف تازه‌ای که اوایل قرن حاضر در هندسه از ساختار فضا داده و سپس در فیزیک این تعریف با زمان مربوط شد موضوع حرکت بیشتر مورد توجه قرار گرفت و به طور عام شامل معماری و بعضی هنرهای دیگر نیز گردید. بسیاری از هنرمندان نوجو، خصوصاً در پهنه هنرهای تجسمی، اصرار ورزیدند تا به هر صورت بازتابی از این نظریه را، با آنکه در اصل شامل فضا با ابعاد متعارف و سرعتهای معمولی و اشیایی که مردم در زندگی روزمره با آنها سروکار دارند نمی‌شود، در آثار خود وارد کنند.^(۸) در معماری با تکیه بر احساسی که از مشاهده اجسام ثابت به ناظر متحرک دست می‌دهد از جمله نظم تعادل آور و پرسابقه در بناهای سنتی فرو ریخت و استفاده از سطوح شفاف و فرانما، با این توجیه که می‌توانند لایه‌های بیشتری از ساختمان را همزمان به دیده ناظر آورند، افزایش یافت. از همین جا تظاهر هر خانه و ساختمان، که عمدتاً مربوط به سطح خارجی آن است، اهمیت فوق‌العاده پیدا کرد به طوری که در عمل «طراحی از بیرون» قاعده طراحی در معماری مدرن گردید. اما طراحی از بیرون، که طبیعتاً دایره عملکرد گرایي مورد نظر در معماری مدرن را نیز بسیار تنگ می‌کند، برخلاف تشابهی که بظاهر با کل‌گرایی یا کل واحد در معماریهای سنتی دارد در اساس با آن مغایر است و البته نتیجه و اثر متفاوتی هم ظاهر می‌کند.

از آن سو، اما در تمدن اسلامی صفتی از خانه که مورد تأکید و نظر بوده و در عمل خانه‌ها با توجه به آن شکل گرفته‌اند، برخلاف همان در معماری معاصر غرب، سکون و آرامش است:

وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُم مِّنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا (نحل، آیه

(۸۰)

خداوند خانه‌هایتان را مأیة آرامش برای

شما قرار داد.

اسم مکان از این صفت، یعنی مسکن، که بر همین خصوصیت از محل زندگی خانواده دلالت دارد، چندین مرتبه در قرآن آمده و در فارسی نیز به همین معنا به کار می‌رود. مقام آرامش، یا به زبان قرآن سکینه و طمئنینه، در افق اسلامی و جلوه‌های گوناگون آن در زندگی روزانه هر مسلمان با یادآوری اینکه کلمه اسلام، به عنوان نهایت و تمامیت دین، خود از ریشه سلم به معنی آشتی و آرامش است بارزتر می‌شود. نیز از این رو در معماری کوشش برای ساختن فضاهای آرام منحصر به خانه‌ها نگردیده بلکه هر نوع بنای دیگر را در شهرهای اسلامی در بر گرفته است.

برای اینکه خانه‌ها بواقع مظهر و مایة آرامش شوند معماران گذشته تدابیر گوناگونی را در کار داشته‌اند. با طرح خانه‌ها به صورت درون‌گرا و رو به درون، که در بیشتر نقاط ایران مصداق یافته، امکان اشراف و احاطه از بیرون خانه به درون آن منتفی گردیده است و همچنین مرکز خانه از هیاهوی کوچه و بازار در امان مانده و به این ترتیب با انفکاک و استقلال خانه از محیط و بناهای پیرامون خود آرامش برای اهل خانه به ارمغان آمده است. این حالت و خصوصیت برای زندگی امروز، که گویی دور فلک پرشتاب‌تر شده و شهرها به کانونهای شلوغی و تشویش مبدل گردیده‌اند، به مراتب بیش از گذشته در خور توجه است. در داخل خانه، رعایت سلسله مراتب دسترسی و جدا کردن عرصه‌های گوناگون زندگی، از نقطه نظرها و ترجیحات مختلف و بسیار دقیق، کوشش دیگری به همین منظور بوده است. با حفظ حریم اهل خانه نسبت به محل پذیرایی از میهمانان نظم زندگی خانوادگی به هنگام میهمانیها مختل نمی‌شود و در عین حال با اختصاص بهترین غرفه‌های خانه برای پذیرایی از میهمانان، که همیشه آماده و سر به مهر برای این کار باقی می‌ماند، رسم میهمان‌نوازی برای هر زمان پیش‌بینی نشده و با از در رسیدن هر میهمان عزیز اما ناخوانده بی‌دغدغه

خاطر و به بهترین صورت برگزار می‌گردد. تحقق مفهوم اندرونی و بیرونی و یا بعضی صورتهای دیگر نزدیک به آن، که مربوط به زندگی با آداب مسلمانی است و به عنوان مهم‌ترین و بارزترین تفکیک در عرصه‌بندی خانه‌ها، پاسخی معمارانه به چنین خواستی در زمینه طراحی مسکن است. همچنین راهروهایی که در بسیاری از خانه‌های سنتی گاه حتی میان هر دو اطاق قرار گرفته‌اند، و به چشم ناظر ناآشنا با این معماری ممکن است زائد بنمایند، باعث جدایی بیشتر فضاها از یکدیگر می‌شده‌اند. بخصوص درازا و پهنای حیاطهای فراخ خانه‌ها میان اطاقها و بخشهای مختلف این سو و آن سوی هر خانه فاصله می‌انداخته و بر استقلال آنها می‌افزوده‌اند.

علاوه بر کوشش جهت ایجاد آرامش روانی و نظر به اینکه راحتی جسم و جان به هم مربوطند، معماران مسلمان بر پایه شناختی درست از انسان و محیط و عناصر طبیعت و با تدابیری متنوع و نبوغ‌آمیز زندگی در شهرهای ایران را، که بیشتر آنها دارای وضع دشوار آب و هوایی هستند، بس آسوده و مطبوع ساخته‌اند. نهایت این تدابیر در طراحی خانه‌ها که پناه هر روز و شب و زمستان و تابستان مردمند به کار رفته است. در بسیاری از این خانه‌ها پهنه‌بندی اقلیمی مطابق با فصول گوناگون سال و ساعات مختلف شب و روز و نوعی کوچ داخلی متناسب با آن وجود دارد به گونه‌ای که در هر لحظه از طول سال می‌توان گوشه‌ای از خانه را یافت که در آن طبیعت سخت بیرون به روی ساکنان خانه رام و آرام آغوش گشوده باشد. چنین است که خانه‌های ایرانی، مانند بسیاری دیگر از خانه‌ها در سرزمینهای اسلامی، با چشم‌انداز حیاطهای سبز و ساکت و سرشار خود بلحاظ صلح و آرامش و الهام یادآور غرفه‌های امن آسمانی بوده‌اند.

اکنون خانه‌سازی در غرب چندان از مفهوم سنتی خانه، یا قواعد خانه‌سازی به روش سنتی، فاصله گرفته که دیگر این دو نوع خانه آن

طور که در لفظ مشترکند در معنا مساوی نیستند. یعنی اگر امروز به محل زندگی خانواده در محله‌ای سنتی از شهرهایی چون اصفهان، یزد، کاشان و یا قاهره، الجزیره، بغداد، صنعا، لاهور و حیدرآباد خانه گفته می‌شود اطلاق همان به واحد ساختمانی مختص به خانواده در برجهای بلند شهرهای اروپا و امریکا محل تردید است. تغییر نام خانه به آپارتمان طی این مدت خود تا اندازه‌ای گویای این تفاوت است. این مقایسه با خانه‌های ویلایی نیز همین اختلاف را نشان می‌دهد.

با تغییر مبانی فکری و ظهور ارزشهای جدید فرهنگی در غرب، و به تبع آن در هر جا که این فرهنگ نفوذ یافت، مفهوم فضای خلوت و زندگی خصوصی در خانه نیز دگرگون شد. این تغییرات که بتدریج رخ نمودند جنبه‌های مختلف داشته‌اند.

در داخل خانه با تکیه بر تعبیر «فضای سیال» مرزهای میان حریم خانواده و میهمانخانه و سپس در مواردی میان آشپزخانه با آن دو از میان رفت و دست آخر حتی به طراحی فضای یکپارچه و پیوسته «استودیو» با حداقل تقسیم‌بندی در فضای خانه نیز انجامید. اما چه با تقسیم‌بندی حداقل و چه با عرصه‌بندی نادرست، زمینه مناسب برای آن همزیستی مطبوع سنتی درون خانه که با آرامش و معنویت قرین بود تنگ گردید. و از طرفی با ادغام چندین واحد مسکونی در یک ساختمان و استفاده از دسترسیهای مشترک و مجرا و نورگیر واحد برای تهویه فضاهای بهداشتی آنها، و نیز تشبث به مفهوم «تداخل فضای درون و بیرون» و کاربرد هرچه بیشتر صفحات شیشه‌ای در سطوح خارجی بناها، از استقلال واحدهای مسکونی کنار هم نسبت به یکدیگر و نسبت به گذرهای مجاور بسیار کاسته شد. برخی از این حالتها و عواقب آن بخصوص در مورد بسیاری از مجتمعهای مسکونی پیش‌ساخته‌ای که به کشورهای موسوم به جهان سوم تحمیل شد شدیدتر و زیانبارتر بوده، و در عین حال از جهت آنکه همه چیز در این ساختمانها

بسادگی، و در واقع بشوخی، برگزار شده آنها را نه به خانه که به کاریکاتوری از آن شبیه ساخته است. با این جفاها که بر خانه رفت و حریمها و پرده‌ها به کنار افتاد پیداست که دیگر نمی‌توان از خانه به عنوان چهاردیواری اختیاری و خلوتسرا و سراپرده، که زمانی مناسب‌ترین محل تربیت فرزندان و مکانی برای رشد و تعالی همه افراد خانواده بود، سخن گفت. بناهایی مانند خانه سیتروهان، ویلای ساووا، آپارتمانهای مارسسی و یا خانه شیشه‌ای، اگرچه بیشتر اینها به صورت منفرد ساخته شدند، الگوهایی بودند که مسیر آینده هر نوع خانه‌سازی به سبک مدرن را نشان می‌دادند.

این درست است که معماری برخاسته از فرهنگ و بینش سازندگان آن است، و نه برعکس، اما هر بنا پس از ساخته شدن به نوبه خود متناسب با محتوای فرهنگی آن بر روحیه و رفتار استفاده‌کنندگان از آن بنا اثر می‌گذارد، و در میان انواع ساختمانها خانه به دلیل تماس و وابستگی بیشتر هر انسان به آن بسی پراثرتر است. اثرات ناشی از زندگی طولانی در هر نوع خانه، از سنتی یا مدرن، بر رفتار ساکنان آن غالباً نادیده و یا دست کم گرفته می‌شود. تفاوت این آثار بر روی کسانی که از خانه‌های سنتی به خانه‌های «جدیدساز» نقل مکان می‌کنند، گاه حتی فقط پس از یکی دو سال، غالباً مشهود است. این تغییر خوی و روحیه که معمولاً از امور بظاهر ساده مثل پانهادن با کفش بر روی فرشها و کم‌اهمیت شمردن آلودن خانه آغاز و تا بی‌تفاوتی نسبت به از پرده بیرون افتادن زندگی خصوصی در برابر همسایگان و رهگذران کوچه و خیابان ادامه می‌یابد، در هر صورت نشان از آسان‌گیری و بی‌انضباطی و یا بی‌قیدی و تقدس‌زدایی دارد. تأثیرات فلاکت‌بار اجتماعی و اخلاقی مربوط به طراحی نسنجیده درون و بیرون خانه‌ها بر روی ساکنان آنها چندان است که حتی در غرب نیز همیشه آن را تاب نیاورده‌اند و تاکنون در چندین مورد با اذعان به بزه‌ساز بودن بعضی از مجتمعهای بزرگ مسکونی

ناچار از تخریب کامل آنها شده‌اند. اگر معماری امروز غرب معماری غیراخلاقی خوانده شود هیچ گرافه نیست، و این وصف را بیش از همه در طراحی مجتمعها و محلات مسکونی به روش جدید می‌توان ملاحظه کرد.

حافظا خلد برین خانه موروثی توست

اندرین منزل ویرانه نشیمن چه کنم
اهمیت خانه در نظام سنتی متناسب با جایگاه خطیر خانواده در ساختار اجتماعی آن است و بی‌درنظرگرفتن این نسبت ارزش خانه در جامعه سنتی به دست نمی‌آید. در چنین جامعه‌ای وظیفه تربیت و پرورش فرزندان بر عهده خانواده و محل آن محیط خانه است، و این وظیفه تا زمان ازدواج فرزندان و حتی پس از آن نیز ادامه می‌یابد و به طور معمول رابطه نزدیک میان والدین و فرزندان در طول زندگی هیچگاه گسسته نمی‌شود. خانه در تمدن سنتی متناسب با چنین نقشی شکل می‌گیرد و کالبد آن تنظیم‌کننده روابط افراد در داخل خانه و محیط خانواده است. از این نظرگاه خانه ایرانی، یسان خانه‌ای سنتی و در اوج هنر خانه‌سازی در تمدن اسلامی، بنا بر محتوای درونی خود که آمیخته‌ای است لطیف و شکوهمند از متانت و دیانت و حکمت و زیبایی و خرد و اخلاق، هنر زندگی کردن را می‌آموزد، آنچه که اکنون در هزارتوی زندگی ماشینی و مادی پاک فراموش گردیده اما ترجمان سعادت انسان و گمشده او در هر دوره و زمان است.

در تمدن امروز غرب اما وظیفه تربیت فرزندان عمدتاً به جامعه و موسسات مختلف آن، یعنی به بیرون از خانه و محیط خانواده، منتقل شده به گونه‌ای که از مهد کودک تا دانشگاه در کنار آموزشهای عمومی و با تخصصی به یادآوری معدودی نکات تربیتی، که بیشتر آنها تعیین‌کننده روابط اجتماعی افراد و منطبق با ارزشهای جامعه‌شناختی غربی است، نیز مبادرت می‌شود. مسأله از این نظر تنها بر سر جابه‌جایی مسؤولیت تربیت افراد در این دو جامعه از خانه به بیرون از

بفطرت در برابر معمای بزرگ حیات می‌بیند و این سؤال برای او مطرح است که از کجا آمده، به کجا می‌رود، و در هر لحظه معین کجا و چگونه است، همواره در پی موقعیت و مجالی برای تأمل کردن و به خوداندیشیدن است.

تلاش برای کسب معاش و انجام تعهدات اجتماعی البته ذهن آدمی را به خود مشغول می‌دارد و، اگر چه این کار خود نوعی عبادت محسوب می‌شود، دیگر فرصتی برای تفکر در باره موضوعهای برتر باقی نمی‌گذارد. در پایان کار روزانه و با بازگشت به منزل، از پریشانی ذهن و توجه به کثرات کاسته و بر جمعیت خاطر افزوده می‌شود و فرصت و فراغتی جهت اندیشیدن دست می‌دهد. چنین فرصتی برای هر صاحب‌دل سؤال‌مندی مغتنم است و از این روخانه به عنوان ظرف و محل مناسبی برای تحقق آن نزد او بس مطلوب و محترم است:

هزار گونه بلنگم به هر رهم که برند
من آن رهی که به سوی توست تُرک‌تاز کنم
«مولوی»

چنین است که در شهرهای اسلامی طرح خانه به طرح خداخانه یا مسجد بسیار نزدیک است و گویی خانه‌ها برای خلوت‌نشینی و تأمل کردن طرح گشته‌اند. و برخلاف آنکه در هر عصر و تمدن همتهای عالی معماران همه صرف ساختن بناهای یادمانی و ساختمانهای عظیم و حجیم گردیده و مسکن مردم چندان مورد توجه قرار نداشته است، در تمدن اسلامی و خصوصاً در ایران کمتر چنین بوده به طوری که طرح و محتوای بسیاری از خانه‌ها به بهترین مدرسه‌ها و مسجدها و یا مزارها، به عنوان با شکوه‌ترین بناهای اسلامی، از حیث حشمت و فخامت پهلوی زده‌اند.

معماری و محیط در تمدن اسلامی از آغاز رابطه‌ای لطیف و در عین حال صمیمی داشته‌اند. طبیعت که محیط بر انسان است و از فرش زمین و هر چه زیر آن است تا سقف آسمان و هر آنچه در آن است همه چیز را شامل می‌شود، موافق با

آن نیست. علاوه بر بروز دیگر کاستیها و گرفتاریهای ناشی از تضعیف موقعیت خانواده در جامعه، فقط مسأله کمبود عواطف انسانی در افراد، که تنها در سالهای کودکی و در قالب روابط و علائق صمیمانه خانوادگی می‌تواند بخوبی رشد یابد، سلامت روابط اجتماعی را بعدها به مخاطره می‌اندازد و با وضع و اجرای قوانین در این زمینه هم کار چندانی از پیش نمی‌رود. رویهم رفته یکی از علتهای مهم فرو کاسته شدن از منزلت خانه را در زندگی غربی باید با تنزل نقش خانواده در سازمان اجتماعی آن نوع تمدن مربوط دانست.

جایگاه خانه در منظومه زندگی به روش دینی و مقایسه با همان در تمدن امروز غرب از جنبه‌ای دیگر نیز قابل بررسی است. جهان‌شناسی جدید غرب با بستن درهای آسمان به روی انسان همه چیز را برای او از معنا و حقیقت خالی کرد، و با قراردادن مرگ به عنوان پایان همه چیز آینده‌ای بی‌فروغ و سرنوشتی دهشتناک برای او ترسی نمود به طوری که انسان در این تمدن راهی جز غفلت از خویش و چشم‌بستن به روی واقعیتهای زندگی پیش پای خود ندید. چنین انسانی در استقبال از سروصدا و هیاهو و موسیقی تند و استغراق در تلویزیون و گریختن از خانه و افراط در کار و توسل به مواد مست‌کننده و تفریحات رنگ به رنگ و نوجوییهای دم به دم، دانسته یا ندانسته، در واقع وسیله‌ای برای از خود غافل شدن و به خود نیندیشیدن می‌جوید. و چون در هر صورت خانه محل توقف و درنگ است و در آن انسان الزاماً به خود باز می‌گردد و کم یا بیش به فکر کردن وادار می‌شود، پس چندان مطلوب او نیست. در اینجا گریز از خانه برای او حکم گریز از خویشستن را دارد.

اما به عکس آن، انسان دینی، علاوه بر آنچه که او بر مبنای جهان‌شناسی روحانی خود هستی و نیز نسبت خود را با آن تبیین می‌کند و ضمن داشتن تصویری کلی ولی مطبوع و روشن از زندگی و آینده، اما باز از آنجا که پیوسته خود را

آموزه قرآنی خود همچون کتاب خداوند دربردارنده آیه‌ها و نشانه‌های آفریدگار و جلوه‌گاه اوست به گونه‌ای که روی کردن به آن، از جهتی، انسان را به مبدأ هستی رهنمون می‌شود. ولی هر اندازه از گذشته‌های دور به زمان حاضر نزدیک‌تر می‌شویم با تثبیت و توسعه بیشتر شهرنشینی از تماس انسان با پدیده‌های طبیعت کاسته‌تر شده و سقف و دیوار ساختمانها پرده‌های ضخیم‌تری میان حواس او و طبیعت کشیده‌اند. نهایت این وضع حالت کنونی زندگی در شهرهای بزرگ است که ضمن آن با اتکا به دستاوردهای صنعتی و تأسیسات حرارتی مردم به اقامت طولانی در فضاهای کاملاً بسته و زندگی در آب و هوای مصنوعی مبتلا شده‌اند. اکنون برخلاف گذشته ساختمانها بیش از طبیعت و محیط مصنوعی بیشتر از محیط طبیعی بر انسانها محیط هستند. با صرف نظر از کم و بیش آن اما همواره گذران بخش قابل توجهی از عمر هر کس در این فضاهای بر ساخته اجتناب‌ناپذیر بوده است. با درک این واقعیت و الزام، معمار سنتی کوشیده است تا ساخته او وقتی که گوشه‌ای از محیط را پر می‌کند نه فقط خصوصیت قدسی آنجا را مخدوش نسازد بلکه مستقیم‌تر از هر پدیدار طبیعی اشاره‌ای برای انسان به سوی مبدأ، که در عین حال انتها و مقصد نیز هست، باشد. بنایی باشد که بیش از طبیعت تفکر برانگیزد و در عالم خاکی محیطی سازد که عالم روحانی را به یاد آورد.^(۴)

به طور کلی جستجوی مطلق در مقید، خالق در خلق، و یا واحد در کثیر منتها آمال و غایت قصوای هر انسان فطری و معنوی است، و هر زمان و در هر جا اقتضا کند، که همواره و در همه جا به گونه‌ای مقتضی است، دست از طلب نمی‌دارد:

مراد دل ز تماشای باغ عالم چیست

به دست مردم چشم از رخ تو گل چیدن

«حافظ»

و این جستجو اگر برای دیگران به یافتن و

مشاهده کردن ختم می‌شود برای هنرمند، از آن جهت که هنرمند است، تا نمایاندن و بازگفتن ادامه می‌یابد:

هر که نه گویای تو خاموش به

هر چه نه یاد تو فراموش به

«نظامی»

از سوی دیگر، هم منشأ هنر جدید و هم نتیجه آن در نحوه روکردن به طبیعت و طبیعت گرایی فراموش کردن و بازماندن از مابعدطبیعت است. معیارهای ارزشی و زیبایی شناختی هنر مدرن از اعتقاد به فقط همین عالم ماده و طبیعت و نگرستن به همه چیز تنها با چشم سر برخاسته است و با آن نمی‌توان آثار معماری سنتی را، که سازندگان نهان بین آنها به ساحت‌های دیگری از هستی نیز قائل بوده‌اند و اصلاً این عالم را حاشیه عالمی برتر از آن می‌دیده و هر دو عالم را یک فروغ روی او می‌دانسته‌اند و در کارگاه هستی نشان از کارفرمای آن می‌خواسته‌اند، ارزیابی و در مورد آنها حکم کرد.

راهبرد حکمت‌آمیز هنرهای دینی برای اشاره به آن حقیقت ازلی، بیان رمزی و آوردن نمودگارهاست و از این نظر نظم متعالی و مرکزگرایی رمزهای مشترک تقریباً همه این هنرها هستند. با وجود مرکز، اجزای بظاهر متفاوت و پراکنده همسو و همساز می‌شوند، آغاز و انجام به هم می‌پیوندند، کل واحد می‌سازند و از این راه به اصل توحید اشاره می‌گردد.^(۵) همچنین نمایش آشکارای نظم، که اوج آن در صورتهای متقارن است و چهره‌عالی‌ترین پدیدارهای حیات را منقوش ساخته است، هر جا که باشد خبر از نظم‌دهنده و حضوری متعالی و ماورائی می‌دهد. در عین حال با نظم متقارن از آنجا که به ازای هر جزء جزئی مساوی با آن در سوی دیگر هست شیء، به تعادل و قرار می‌رسد و در نتیجه هم سکون و آرامش القا می‌شود و هم با طرد کشش و جنبش و نفی زمان نقشی از جاودانگی و ابدیت ترسیم می‌گردد. اگر آن تقسیم‌بندی که موافق با آن

معماری جزو هنرهای کاربردی قرار می‌گیرد از جهتی و تا اندازه‌ای پذیرفتنی باشد، معماری در تمدن اسلامی خود میزانی است که با آن می‌توان جایگاه بلند صورت و نظم را در همه هنرهای اسلامی اندازه گرفت، از آنکه معماری و از جمله خانه‌سازی در دنیای اسلام همواره به فراسوی قلمرو تنگ نیازهای کاربردی راه برده است. از اینجا خانه ایرانی آینه خانه‌ای است که در آن پرتوی از نور آسمانها و زمین تابد و در محضر آن هر کس از هستی این جهانی خویش فاصله گیرد و خود را به عالم زیباییها و نیکوییها نزدیک یابد.

نظم متقارن نهایت نظم و کمال آن است و تمثیلی است از وجود بی‌نقص و کامل، و البته با «استاندارد کردن» و «نظم مدولار» فاقد معنا در معماری جدید تفاوت کلی دارد. در میان معماریهای سنتی، معماری اسلامی بی‌تردید از حیث نمایش نظم موفقی‌تر و لذا در اشاره به آن عالم روحانی موثرتر بوده است. سعی و سواس آمیز طاق‌سوزی که معماران مسلمان، همچون دیگر هنرمندان در تمدن اسلامی، در راه نظم‌آفرینی ضمن آثار خود صرف کرده‌اند هیچ گوهرتراشی در کار خود چندان نکرده است. از طرفی، پس این سؤال که چرا در تمدن مادی و معنویت گریز امروز غرب نظم پرسابقه و معمول در معماری و دیگر هنرها یکسره و به آسانی کنار گذاشته و در توجیه نظم‌ستیزی سخنها سر داده شد موجبی برای طرح ندارد.^(۶)

از آنجا که سازندگان خانه‌های سنتی در ضمیر خود به نقطه‌ای واحد چشم دوخته بودند و مطوبی یگانه داشتند، بازتاب آن در معماری بناهایی متوافق و همگن پدید می‌آورد و در نتیجه شهر سنتی که از مجموع این خانه‌ها و چند بنای دیگر فراهم می‌آمد کاملاً هماهنگ و چشم نواز می‌نمود. این هماهنگی چون خواسته معماران و همچنین مردم، به عنوان صاحبان بناها، بود آگاهانه و به صورتهای مختلف و با تمهیدات گوناگون در هنگام عمل مورد تأکید قرار می‌گرفت و بر عمق و

معنای آن می‌افزود.

اما باز برخلاف آن، چهره شهرهای امروز است. معمار جدید با تعبیری نادرست از نوآوری گنجینه گرانقدر معماری گذشته را کودکانه پشت سر انداخته و از طرف دیگر انگيخته از خودآثباتی و در هوای رسیدن به «بیان فردی» و با روشی تکررانه از سهیم شدن در خصوصیات دیگر بناهای شهری عمداً طفره می‌رود. اینگونه است که شهرهای امروز و همچنین بخش جدید شهرهای قدیمی منظره‌ای بی‌اندازه مغشوش یافته‌اند و نهانی موجب تشویش خاطر و دل‌نگرانی ساکنان آنها هستند، تا آن حد که این وضع خود مشکلی از مشکلات بزرگ شهرهای جدید است. بحران عقیده و سلیقه در دنیای جدید را هیچ چیز دیگر به اندازه شهرهای آشوب‌زده کنونی متجسم نمی‌کند و بواقع این یکی فقط مکافات آن دیگری است.

چاره این مشکل البته تداوم بخشیدن به روشهای جاری و ساختن بناهایی همسو با بناهای بخش جدید شهرها نیست، زیرا گذشته از آنکه چنین کاری به دلیل ناهمخوانی بناها در این بخش و فقدان الگویی ثابت برای پیروی از آن ناممکن است حتی در صورت تحقق فرضی آن هم نتیجه‌ای دربر نخواهد داشت زیرا محتوای معماری هریک از این بناها هم‌اکنون خود زیر سؤال قرار دارد. بازگرداندن تعادل و توازن به شهرها تنها با حفظ جهت سنتی معماری و خانه‌سازی قابل تصور است که در این صورت مفهوم استمرار در شهرسازی نیز خود تحقق می‌یابد و خطرات دیروز و چشم‌اندازهای امروز هم‌سخن می‌شوند. جهت‌گیری سنتی با رعایت خواستها و پسندهای این روزگار مغایرتی ندارد و در این راه از امکانات و دستاوردهای اخیر نیز می‌توان فراوان بهره برد، به شرط آنکه مفهوم سنت بخوبی فهم شود و به خاصیت انطباق‌پذیری آن توجه گردد، همان خاصیت که باعث تداوم معماری در ایران، و به طور کلی در سرزمینهای اسلامی، طی دست کم هزار سال بوده و در هر زمان با تکیه بر آن

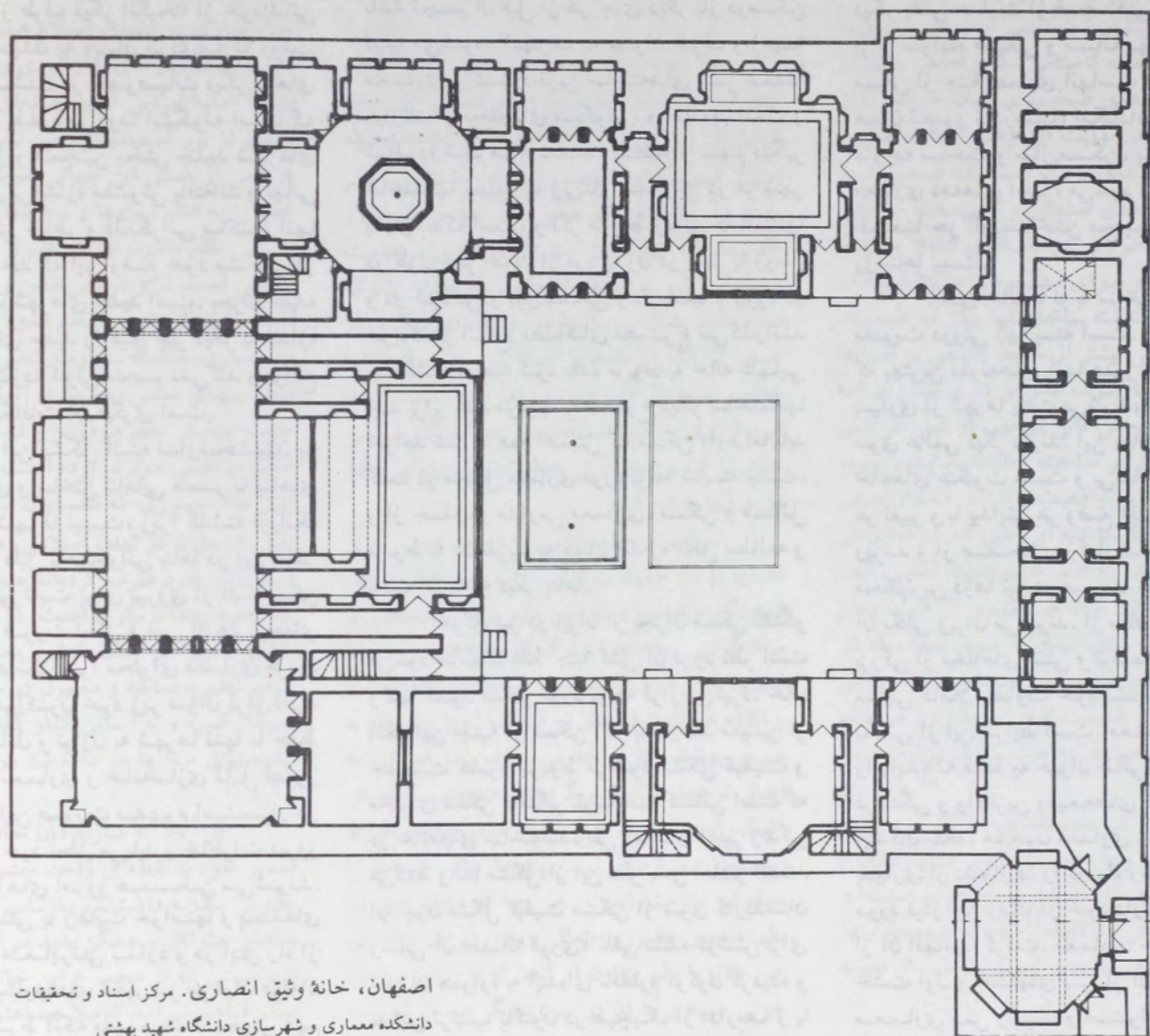
معماری زنده و بالنده‌ای صورت بسته و عرضه گردیده است.

واژه معماری بیش از هر بنای دیگری به مسکن تعلق دارد و هر تعریف یا خصوصیتی داشته باشد تجسم آن قبل از هر جای دیگر باز در مسکن دیده می‌شود. شهرها به عنوان ظرف و زمینه معماری و گسترده‌ترین ساخته‌های بشر عمداً عبارتند از محله‌های مسکونی، و خانه‌ها علت و شالوده شهرها هستند. سطح و سهم دیگر ساختمانها نسبت به زیربنای مسکونی در هر شهر بسیار اندک است، و اگر متوسط زمانی که انسانها در طول عمر خود، از مرد یا زن در شهر یا روستا و در کودکی و بزرگسالی و در شب و روز، در هریک از انواع فضاهای مصنوع می‌گذرانند جداگانه محاسبه شود عدد مربوط به خانه بتنهایی چند برابر عدد مربوط به مجموع دیگر ساختمانها خواهد شد. با همه اهمیت که مسکن دارد اما باید گفت در محافل معماری مورد توجه شایسته نیست، و از جمله در مدارس معماری، مسکن و مسائل مربوط به آن تقریباً به همان اندازه محل مطالعه و بحث است که دیگر بناها.

هرگاه نیز در ایران از بحران مسکن گفتگو می‌شود متأسفانه فقط جنبه کمی آن مورد نظر است و تنها کمبود مسکن مورد توجه قرار می‌گیرد. حال آنکه این جنبه از مسکن اگر به درصد معینی از جمعیت کشور مربوط می‌شود مشکل کیفیت و محتوای مسکن دامنگیر تقریباً همه کسانی است که در خانه‌های ساخته‌شده طی دهه‌های اخیر زندگی می‌کنند و لذا مشکل از این نظر بسی حادثتر است. اما چون مشکل کیفیت مسکن از سوی کاربدستان رسمی آن «مسأله فوری» تلقی نشده کوشش برای حل آن همواره به آینده‌ای نامعلوم موکول گردیده و به این ترتیب تاکنون در هیچیک از اداره‌ها و یا نهادهای متصدی مسکن واحدی برای بررسی مسأله از این جهت و چاره‌جویی برای سامان دادن به وضع نابسامان آن تشکیل نگردیده است. با چنین تصور کمی از مسأله، برای پاسخگویی به نیاز

مسکن، طی برنامه‌های انبوه‌سازی خانه‌هایی در اطراف شهرها احداث می‌شوند که غالباً چیزی بیش از سرپناه نیستند. و در روستاها با آنکه نیاز به مسکن ابعاد متعارف دارد و مشکل عمده چیزی دیگر یعنی عبارت از ضعف فنی ساختمانها در برابر سوانح طبیعی و مسأله بهداشت محیط و مسکن از جنبه معماری آنهاست اما، باز به دلیل همان تصور نادرست، امکانات موجود صرفاً متوجه ساخت و ساز مسکن، بر الگو و مبنای معماری دهه‌های اخیر، می‌شود و حاصل کار هم طبیعتاً جز آلوده‌ساختن محیط و معماری در روستاها نیست.

آبادی خانه‌ها نه به ساختمان آنها، که به معنویت درونی آنها بسته است. خانه‌های ایرانی، که بهترین نمونه‌های آنها هنوز در گوشه و کنار بسیاری از شهرها یافت می‌شوند، آبادند زیرا رو به سوی عالمی دیگر دارند. این خانه‌ها البته همچون خانه‌های عنکبوت سست و بی‌بنیاد نیستند که به باد هر تغییر و با پیدایش هر وضع جدید به آسانی فرو ریزند و از صفحه روزگار محو شوند، اما محکم‌ترین دژها نیز در صورت جمع شدن شرایط آن بکلی ویران می‌شوند. از میان رفتن قسمتهای بزرگی از محله‌های سنتی و توسعه اخیر شهرها بر مبنایی کاملاً متفاوت خود نشانه‌ای از پیداشدن بخشی از این شرایط است. معماری سنتی ایران را باید، نه فقط به عنوان عالی‌ترین میراثهای فرهنگی و والاترین ودیعه‌های گذشتگان برای آیندگان بلکه، همچون معماری زنده‌ای که پاسخ بسیاری از دشواریها را در راه رسیدن به معماری مورد نیاز این زمان در خود دارد، پاس داشت و از آن الهامها گرفت. معماران عالیمقام گذشته خشت اول و خشتهای پس از آن را در بنای این معماری پس راست و استوار نهاده‌اند. بر جانشینان و همکاران آنهاست که اکنون کار را درست از جایی که آنها بر زمین گذارده‌اند پی بگیرند و خانه‌ها و شهرهایی شایسته انسان امروز و برای زندگی و زمان حاضر برپا دارند. اگر پیش از



اصفهان، خانه وثیق انصاری. مرکز اسناد و تحقیقات
دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی

این ایشان با امکانات محدود زمان خود در انجام آن رسالت معنوی موفق بودند پس اکنون نیز با وفور امکانات در دسترس حتماً می‌توان کامیاب شد. هوالْمَوْقُق.

من ازين خانه پرنور به در می نروم
من ازين شهر مبارک به سفر می نروم
گر جهان بحر شود موج زند سرتاسر
من بجز جانب آن گنج گهر می نروم
«مولوی»

۱- ویننت اسکالی متعقد معماری معاصر غرب کتاب خود را با اذعان به این واقعیت طی جمله‌ای کوتاه چنین آغاز می‌کند:

«معماری مدرن محصولی از تمدن غربی است.»
Vincent Scully, "Modern Architecture". George Braziller. New York, 1971, P. 10.

۲- اگر موضوع مسکن و آپارتمان همانند شاسی ماشین مورد مطالعه قرار می‌گرفت تحول و بهبودی سریع در خانه‌های ما مشاهده می‌شد. اگر خانه‌ها به صورت تولید انبوه صنعتی ساخته می‌شدند، مثل شاسیها، بزودی شکلهای غیرمترقبه اما تمیز و قابل دفاعی ظاهر می‌شدند و زیبایی‌شناسی نازهای با دقتی خیره‌کننده پدید می‌آمد. ص ۱۲۳.

«ما باید به خانه همچون ماشینی برای زندگی در آن و یا ابزار بگیریم. هر کس می‌تواند از داشتن خانه‌ای که به اندازه ماشینی تحریر به او خدمت می‌کند بر خود بی‌الد.» ص ۲۲۲.

Le Corbusier, "Towards a New Architecture". London, The Architectural Press, 1927.

۳- در میان چند کتاب شناخته‌شده‌ای که هر کدام از جهتی معماری مدرن را مورد بحث قرار داده‌اند، کتاب معروف گیدئون با بحث و توضیح این معماری بر مبنای دید فضایی متأثر از حرکت همواره بیش از بقیه مورد توجه و مراجعه دانشجویان معماری

بوده است. اما این کتاب فقط توصیف ستایشگرانه‌ای از معماری مدرن و بیانیه جامعی در دفاع از آن نیست، بلکه باید آن را با توجه به تاریخ انتشار و چاپهای مکررش به بسیاری از زبانها جزئی از تاریخ معماری مدرن و عاملی در ترویج آن به حساب آورد. و در ایران، شاید این تنها کتاب معماری باشد که تاکنون سه بار به چاپ رسیده است:

زیگفرد گیدئون، «فضا، زمان و معماری»، ترجمه منوچهر مزینی ج ۱، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰.

۴- شوان در مقایسه‌ای میان طبیعت و آثار هنری سستی از نظر نسبت این دو با انسان چنین می‌نویسد:

«طبیعت هم بقایای فردوس زمینی را عرضه می‌کند و هم آیات و نشانه‌های بهشت آسمانی را. و با این وصف، از نظرگاهی دیگر، می‌توان از خود پرسید که از میان قله‌های هنر قدسی یعنی الهامات بلاواسطه خدا و محسنات طبیعت، بمنزله مخلوقات الهی و آیات او، کدام گرامی‌تر است؟ زبان طبیعت بدون تردید ازلی‌ترین و کلی‌ترین زبانهاست اما کمتر از هنر خصلت انسانی دارد و کمتر از آن به طور بلاواسطه قابل درک می‌باشد و برای اینکه پیام خود را بگذارد به معرفت روحانی بیشتری نیاز دارد.» فریتوف شئون، «شناخت اسلام»، ترجمه سید ضیاءالدین دهشیری، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۲. ص ۱۸۵.

۵- «وقتی که در برابر کلیسای رمانسک یا گوتیک قرار می‌گیریم احساس حضور یافتن در مرکز جهان به ما دست می‌دهد. با ایستادن در مقابل کلیسای رنسانس یا باروک یا رکوگوما متوجهیم که فقط در اروپا قرار داریم.»

Frithjof Schuon, "The Transcendent Unity of Religions". London, Faber & Faber, n.d., P. 84.

۶- از جمله در کتاب «پیدجیگی و تضاد در معماری» چنین می‌آید:

«به نظر من برای شکستن نظم دو توجه اساسی می‌تواند وجود داشته باشد. اول، شناخت تنوع و اغتشاش در داخل و یا خارج، در برنامه و محیط، و در واقع در تمام سطوح تجربه. دوم، شناخت محدودیتهای غایی تمام نظامهایی که توسط بشر به وجود آمده‌اند. با شکست نظم مفاهیم کامل‌تر می‌شوند، همچنان که استثنا قانون را مشخص می‌کند. یک ساختمان بدون جزء ناقص قسمت کاملی نمی‌تواند داشته باشد:

رابرت ونثوری، «پیدجیگی و تضاد در معماری» ترجمه محمود شارنی راد - واهان پزشکیان. بی‌جا، بی‌ناش، ۱۳۵۷. ص ۶۲.

